

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

اِذَا رَأَيْتُ مَوْلَايَ ذُنُوبِي فَرِزَعْتُ، وَ اِذَا رَأَيْتُ كَرَمَكَ طَمِعْتُ، فَاِنْ عَفَوْتَ فَخَيْرٌ رَاحِمٍ وَ اِنْ عَذَّبْتَ
فَعَيْرٌ ظَالِمٌ^۱

ای مولا و سرور و ای آقای من، هنگامی که به گناهانم نگاه می‌کنم وحشت مرا فرا می‌گیرد و وقتی که به کرم و بزرگواری تو نگاه می‌کنم، طمع بر من حاکم و مستولی می‌شود و میل و رغبت، و شوق نسبت به لقای تو و استفاضه از نعمات تو برای من حاصل می‌شود.

خدمت رفقا عرض شد که امام علیه‌السلام گزافه نمی‌گوید و کلام امام علیه‌السلام کلام صدق است و امام در جمیع اطوار خود و ادوار خود و تصرّفات خود، چه تصرّفات فعلیه و یا تصرّفات قولیه و یا تصرّفات عقلیه به تمام مراتبه، دارای عصمت مطلقه است.

کلام امام علیه‌السلام دارای عصمت است، فعل امام علیه‌السلام دارای عصمت است و فکر امام علیه‌السلام و تصوّر امام علیه‌السلام دارای عصمت است. و در عصمت خطا راه ندارد به هیچ وجه من الوجوه، و لذا امام علیه‌السلام ابدیت دارد، یعنی الی ابد الابد تا خدا خدایی می‌کند، کلام امام علیه‌السلام دارای عصمت است، ما این طور نیستیم امروز یک حرف می‌زنیم، فردا متوجّه می‌شویم اشتباه کردیم، خوب حرفمان را پس می‌گیریم امام این جور نیست.

لذا روایتی که از امیرالمؤمنین علیه‌السلام است با روایتی که از امام حسن عسگری است هر

^۱ قسمتی از دعای ابوحمزه

دو در یک میزان قرار دارد تفاوتی نمی‌کند، با این که دویست و پنجاه سال، بین آنها فاصله است ولی هر دو روایت از نظر سندیت در یک میزان قرار دارد، یک گرم، یک هزارم گرم، یک کدام از این دو روایت بر آن روایت نمی‌چربد، به این می‌گویند کلام معصوم، مطلبی که از امام سجاد علیه‌السلام صادر می‌شود با آن مطلبی که از امام رضا علیه‌السلام است هر دو در یک کفه ترازو است و تفاوتی نمی‌کند و در این جا فقط چهارده ذات مقدسه است که آنها دارای ابدیت هستند.

و این فرهنگ تشیع است! در فرهنگ تشیع همان طوری که آیات قرآن، دارای عصمت است، همین طور کلام معصوم هم دارای عصمت است. مثل عصمت قرآنی، مثل عصمت آیات قرآن هر دو، در یک منوال قرار دارد. لذا کلام معصوم می‌تواند آیات قرآن را تخصیص بزند، کلام معصوم می‌تواند آیات قرآن را توضیح بدهد، آیات قرآن را مقید کند، موارد و مصادیق آیات را می‌تواند کلام معصوم بیان کند، ما نمی‌توانیم، این مسئله از عهده غیر معصوم علیه‌السلام خارج است و هر که گفته بی‌خود گفته

است، فقط معصوم است که می‌تواند موارد آیات را بیان کند، آیات را توضیح دهد، آیات را تفسیر کند، استثناءها را در آیات می‌تواند، معصوم برای ما روشن کند. نه اینکه معصوم استثناء بزند، استثناء را برای ما تبیین و توضیح می‌دهد، استثنایی که وجود دارد مخفی است و در آیات نیامده، و معصوم می‌آید و آن استثناءها را می‌گوید که: این آیه مربوط به فلان جا نیست، مربوط به فلان جا است، در آیات ارث، در آیات غیر ارث، در آیات حدود از این قضیه روایات زیاد داریم.

بنابراین کلامی که آن کلام جاودانه است، کلام، کلام معصوم است. یعنی ما اگر بخواهیم يك مطلبی را تابلو کنیم و در مقابل خودمان بگذاریم، باید کلام معصوم را در تابلو قرار بدهیم و در مقابل خودمان بگذاریم، برای همیشه برای ما این کلام حجّت است در مسائل مختلف، و در ابعاد مختلف، امام سجّاد علیه‌السلام در این جا به خداوند عرضه می‌دارد که من وقتی نظر به گناهانم بکنم به فزع می‌افتم، این کلام حقّ است و صدق است و درست است و واقع است و هیچ شکی در آن نیست، چرا؟ چون کلام، کلام معصوم است. اگر ما این حرف را بزنی مثلاً يك بزرگی، را فرض کنید که بیاید همچنین مطلبی را بگوید، يك شخص بزرگی، عابدی عالمی، شخص فرهیخته‌ای همچنین حرفی را بزند، انسان توجیه می‌کند، همین توجیه‌های عامیانه، بابا شکسته نفسی می‌کنند، تواضع می‌کنند، چه می‌کنند! چه می‌کنند! خب اشکال هم ندارد، چون هر دو طرفش یکی است، ولی کلام معصوم را، نمی‌توانیم حمل بر شکسته نفسی کنیم، حمل بر تواضع کنیم، خب امام سجّاد علیه‌السلام با خدا تواضعاً می‌گوید که کار نکرده را بگوید من کردم، آخر در دعای ابی‌حمزه ما مواردی می‌بینیم که امام علیه‌السلام نه اینکه مقام، مقام تواضع است، تصریح دار، تصریح را که نمی‌توان گفت تواضع، اَنَا الَّذِي عَلَى سَيْدَةِ الْجَنَّةِ مِنْ أَنْ كَسَى هَسْتَمُ كَهْ بَرِ مَوْلَايَ خُودِ وَ آقَايَ خُودِ جَسَارَتِ وَ جِرَاتِ وَرَزِيدَه، کی شما در مقابل خدا همچنین چیزی؟!!

خدمت رفقا عرض کردیم وقتی یکی از بزرگان حوزه که الان هم حیات دارد و در تعریف علامه طباطبایی ایشان گفته بود، فردی که ترك اولایی نه در خلوت و نه در جلوت از ایشان متمشی نیست. وقتی این را مرحوم آقا شنیدند، آخر این برای علامه تعریف شد، یعنی علامه طباطبایی، اینی که بیایم بگوییم ایشان به مرتبه ای رسیده است که ترك اولی از او سر نمی‌زند نقص اوست، تنقیص اوست، تعیب او، نه این که تعریف او باشد، علامه طباطبایی همچنین حرفی بزند آن وقت امام سجّاد علیه‌السلام

به خدا عرضه بدارد اَنَا الَّذِي عَلَى سَيْدِهِ اجْتَرَى

یعنی چه؟ اصلاً یعنی چه؟ من آن کسی هستم که بر سید و آقای خود جرأت و جسارت و تقابل ورزیده، مقابله کرده، با او یکه به دو کرده، با او یکی تو یکی من، با او خلاصه انجام داده، این طوری

بوده؟ اَنَا الَّذِي اَنَا الَّذِي عَصَيْتُ جَبَّارَ السَّمَاءِ مِنْ أَنْ كَسَى هَسْتُمْ كَمَا نَسَبْتُمْ بِهِ جَبَّارَ سَمَاءِ اِنْجَامِ دَامَ، گناه، امام سجاد علیه السلام و گناه!! اَنَا الَّذِي اَعْطَيْتُ عَلِيَّ مَعْاصِيَ الْجَلِيلِ الرَّشِيِّ اِنْ رَا چَه می فرمایید؟! مِنْ اَنْ كَسَى هَسْتُمْ كَمَا بَرَايَ رَسِيْدِنَ بَه گناهان كَبِيْرَه، رَشُوْه پَرْدَاخْتَمِ رَشُوْه پَرْدَاخْتَمِ بَر اَيْنِ كَه مَالِ مَرْدَمِ رَا بَبْرَم، رَشُوْه پَرْدَاخْتَمِ بَر اَيْنِ، كَه بَه اَعْمَالِ حَرَامِ دَسْتِ بَزْنَمِ رَشُوْه پَرْدَاخْتَمِ بَر اَيْنِ هَر غَلْطِي دَلْمِ مِي خَوَاهَدِ بَكْنَمِ دَمِ اَيْنِ رَا دِيْدَمِ، دَمِ اَنْ رَا دِيْدَمِ، خَلَاصَه پُوْلِ دَاْدَمِ، مَوْقِعِيْتِ كَذَا وَ كَذَا اَيْنِ رَا خَرِيْدَمِ اَنْ رَا خَرِيْدَمِ، اَيْنِ صَاْحِبِ مَنْسَبِ، اَنْ صَاْحِبِ مَنْسَبِ، تَا اَيْنِ كَه بَه گناهان كَبِيْرَه عَلِيَّ مَعْاصِيَ الْجَلِيلِ كَه اَلْبَتَّه صَحِيْحِ اَنْ بَايْدِ جَلِيْلِي شُوْدِ عَلِيَّ مَعْاصِيَ الْجَلِيْلِ الرَّشِيِّ مِنْ رَشُوْه دَاْدَمِ، خُوْبِ اَيَا اَيْنِ هَمِ تَوَاضِعِ اسْتِ دِيْگَرِ؟! خُوْبِ حَالَا اَنَا الَّذِي سَيِّدَه اَجْتَرِي اَيْنِ بَه يَكِ حَسَابِي تَوَاضِعِ كَرْدَمِ جَرَاْتِ وَرَزِيْدَمِ، اَمَّا اِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامِ بِيَايْدِ دَقِيْقِ مَشْخَصِ كَنْدِ كَه مِنْ اَيْنِ كَارِ رَا كَرْدَمِ، دَرِ هَمِيْنِ دَعَايِ اَبُوْحَمْزَه چَه جُوْرِي مِي شَدِ اَيْنِهَا رَا تَفْسِيْرِ كَرْدَمِ؟ اَيْنِ رَا چَطُوْرِي مِي تُوَانِ بِيَانِ كَرْدَمِ؟! مَگَرِ اَيْنِهَا قَابِلِ هَضْمِ اسْتِ دَرِ عَيْنِ حَالِ مِي دَاْنِيْمِ كَه كَلَامِ اِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامِ نَه اَيْنِكَه صَحِيْحِ اسْتِ وَ نَه اَيْنِكَه مَطَابِقِ بَا مَقْتَضَى الْحَالِ اسْتِ وَ بِلَاغْتِ دَاْرِدِ وَ بَلِيْغِ اسْتِ، كَلَامِ اِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامِ بَا لَاتَرِ اَزِ اَيْنِ بَگُوِيْمِ، كَلَامِ اِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامِ دَاْرَايِ عَصْمَتِ اسْتِ، يَعْْنِي وَقْتِي كَه اِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامِ مِي فَرْمَايْدِ: مِنْ بَرِ مَعْاصِيَ جَلِيْلَه رَشُوْه پَرْدَاخْتَمِ رَا سْتِ مِي گُوِيْدِ، شَكِي دَرِ اَيْنِ مَسْئَلَه وَ جُوْدِ نَدَاْرِدِ، مَعْصُوْمِ، مَعْصُوْمِ اسْتِ فَقَطْ مَعْصُوْمِ دَرِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ گَفْتَنِ كَه مَعْصُوْمِ نِيْسْتِ.

تمام مطالبی که از اول دعای ابو حمزه ثمالی با بسم الله الرحمن الرحيم شروع می شود تا آخر یک واو امام معصوم است، یک فاء که می گوید معصوم است یک لامی که از دهان مبارک امام علیه السلام سر می زند، از عصمت لایتناهی و الی ابد الابد برخوردار است. حالا بیایید ببینیم چه کار کنیم با این عصمت و با این حرف، عصمت امام علیه السلام هیچ شک شبهه ای ندارد و از آن طرف کلام امام علیه السلام را نمی توانیم حذف کنیم، مثل مقالاتی که می خواهند چاپ کنند، سانسور می کنند، گزینشی بعضی از حرفها و نقلها، یکی، یک ساعت حرف می زند، یک ربع آن را حذف می کنیم، سه ربع آن را می گذاریم، هر طور که دلمان بخواهد کسی دیگر می آید، این یک ربع را می گذارد یک ربع دیگر را حذف می کند، آن یکی می آید می گوید نه این بهتر است.

¹ قسمتی از دعای ابو حمزه ثمالی

خلاصه این دنیا همه‌اش همین است ولی امام علیه‌السلام این طور نیست وقتی که دعای ابوحمزه را امام شروع می‌کند از آن اوّل دعای ابوحمزه باید گرفت به خواندن تا آخر، وقتی وصیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در حاضرین را به امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام در نهج

البلاغه می خوانیم از آن اولش من الوالد الفان المقر بالزمان^۱ از آن جا باید بخوانی تا آن ته، ته،
يك جمله را نباید بیاندازی!! حالا ما می آییم همین وصیت امیرالمؤمنین را می خوانیم به آن جایی که
مربوط به زن است می رسیم، حذف می کنیم، این ها را ما نمی دانیم، پس چرا اولی را نمی دانستی؟! پس
چرا آخری را می دانی؟! پس چرا این طرف و آن طرف فقط به همین مقدار رسید نفهمیدت گل کرده،
خوب معلوم است تو از اول نمی فهمیدی و الا کلام، کلام امیرالمؤمنین است.

اگر قرار این است این مال امیرالمؤمنین علیه السلام نباشد این ها هم نیست، اگر قرار است،
این مال امیرالمؤمنین علیه السلام باشد. اینها هم هست، اگر قرار است نفهمی بگو، از اول معنا نکن،
معنا نکن، کسی بیاد که بفهمد، و خود او توضیح بدهد و تفسیر کند، این را می گویند مثله کردن، این را
می گویند دین گزینشی، انسان بیاید گزینش کند، یک تکه را قبول بکند،

^۱ ابتدای وصیت نامه امیرالمؤمنین به امام حسن و امام حسین علیه السلام

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا^۱ این را، راه به جایی انسان نمی برد.

لذا کلام امام علیه السلام از اوّل دعای ابی حمزه تا آخرش همین است، تمام مسائلی را که امام علیه اسلام بیان می کند همه روی یک نسق است و همه در یک افق حرکت می کند، در یک استوی امام علیه السلام حرکت می کند، و همان طوری که خدمت رفقا عرض شد دعای ابی حمزه ثمالی پرونده و شناسنامه تک تک ما است، می خواهید ببینید که شناسنامه شما چیست؟! اسم و رسم شما چیست؟! اخلاق و صفات شما چیست؟! ملکات شما چیست؟! استعدادهایتان چیست؟! توانتان چیست متکا و ملجأ شما چیست و کجاست؟! و مآل تو به کجاست؟! و راه و سیرتان چگونه است؟! اینها را که می خواهید دریاورید شروع کنید دعای ابی حمزه را، آن دوستان و رفقای اهل علم خودشان و آنهایی که نسبت به عربی و اینها یک قدری دارای ضعف هستند ترجمه صحیح دعای ابی حمزه پیدا بشود، و با ترجمه دعا را بخوانید!

همان طوری که عرض کردم این دعا فقط مربوط به شبهای ماه رمضان نیست بلکه در تمام طول سال خوب است انسان در سحرها این دعا را بخواند، همان طوری که بزرگان برای شاگردان خودشان دستور می دادند که در نماز شب در آن دو رکعت یا در آن یک رکعت، فرق نمی کند یا در شفع یا در وتر فرقی نمی کند، در هر کدام از اینها در دعای قنوت، دعای سحر امام باقر علیه السلام اللَّهُمَّ اِنِّ اسْتَلُّكَ

مِنْ بَهَائِكَ بِاِبْهَاءِ وَ كُلِّ بَهَائِكَ بِهَيِّ اللّٰهُمَّ اِنِّ اسْتَلُّكَ بِبَهَائِكَ كُلَّهُ^۲ را بخوانند.
و مرحوم حدّاد رضوان الله عليه بسیار بسیار تأکید داشتند به مرحوم آقا و

^۱ سوره النساء (۴) قسمتی از آیه (۱۵۰)

^۲ قسمتی از دعای سحر ماه رمضان

شاگردانشان که در دعاهای قنوت در قنوت آخر، نماز شب در تمام ایام سال، در دعای قنوت، این دعا را دعای بهاء را بخوانند و آثار توحیدیه عجیبی بر این دعا مترتب است، خیلی عجیب آن قدر عجیب است که يك وقت من از مرحوم آقا شنیدم اگر کسی بداند که در این دعای بهاء از امام باقر علیه السلام چه اسراری نهفته است اصلاً صوت می کشد سرش!! صوت می کشد سرش، خداوند معرفت این دعاها را به ما بدهد و ما را نسبت به این مضامین آشنا کند. ببینید این بزرگانند که می آیند و به ما راه یاد می دهند می گویند: فقط دعای امام باقر علیه السلام را نگذار يك سال ول کن، همین که شبهای ماه رمضان می شود در دعای سحر، رادیو را که پیچش را می پیچانی، دعای اللهم انی اسألك من بهاء را از آن می شنویم نه در تمام ایام سال، این دعا باید خوانده بشود، چه طور این که در مناجات شعبانیه، این مناجات اختصاص به شعبان ندارد، در همه ایام سال، واقعاً عجیب است این مناجات شعبانیه، خود بنده شاهد بودم هم نسبت به مرحوم حضرت حدّاد و هم نسبت به مرحوم آقا رضوان الله علیهما که آنها در بسیاری از اوقات در دعای قنوتشان از مناجات شعبانیه می خواندند، در آن جا که حضرت می فرماید: وَ اِنْرِ ابْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ ابْصَارَ الْقُلُوبِ حُجْبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظْمَةِ وَ تَصِيرَ أرواحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ^۱ همین طور تا آخر که

می فرماید: که خدایا مرا از تمام حجابهای ظلمانی و نورانی عبور بده، حجابهای نورانی یعنی چه؟! یعنی حجابهای عالم ارواح، حجابهای نفوس مطهره، حجابهای ملائکه، حجابهای حورالعین، حورالعین که، همین طوری می گوئیم گذشتیم، رد شدیم، گذشتیم.

به رفقا گفتم پارسال بود کی بود یک بنده خدا بود به خود ما هم می گفت، این را من احساس می کنم، این مطالبی را که، این مطالبی را که آقا جان می فرماید آن موقع میگفت، بله راجع به گذشتن از حورالعین ها، من در خودم این استعداد را می بینم در خودم، به او گفتم زرشک، زرشک، اینهایی که شما در خودت می بینی اینها دستی بر آن نداری، می گفت نخیر من این طورم که، از این مطالب بگذرم و او را فقط طی کنم، ما فقط یک چیزی گفتیم و رد شدیم، این مال خیلی وقت پیش است، خیلی، وقتی، مال همان زمانهای سابق، خیلی سابق ما حدود ۲۲ یا ۲۳ سالمان بود، حوصله سر به سر گذاشتن داشتیم، و یک چیزیمان می شد، و بعد همه را ول کردیم، گفتیم برویم کلاه خودمان را بگذاریم سرمان باد نبرد،

^۱ قسمتی از مناجات شعبانیه

دیگر سرمان به کار خودمان باشد، درست شد.

یک شب، شب سه شنبه بود، مرحوم آقا رضوان الله علیه راجع به این قضیه صحبت می کردند که: بله بعضی ها هستند می گویند ما می گذریم از همه چیز، از حجابهای ظلمانی از تبول در نفس دنیا و اینها، واز حجابهای نورانی هم می گذریم، از غلمان، غلمان که به درد ما نمی خورد، اینها را کسان دیگر باید بگویند، از حورالعین از اینها ما می گذریم، فلان، آقا جان شما در بیمارستان از دست یک زن پرستار نمی توانی بگذری! چطور از؟! بعد معلوم شد همین آقای که به ما می گفته امروز رفته بوده، دیدن رفیقش در بیمارستان، آن موقع زمان شاه پرستارها بی حجاب بودند می آمدند دوا می دادند و سرم و این حرفها، این که دیده آمده سرمش را بدهد این دستش را دیده، محو جمالش شده، گیج شده! این گیج شده، بعد این را به من گفت، بعد گفت بی انصافی نکرد، آن قضیه شب سه شنبه آقا مربوط به من بود، من صبح رفتم بیمارستان، اسمش را هم گفت، بیمارستان یادم آمد ولی نمی گویم، بله همه بیمارستانها این طور بود نه این که یکی باشد، چیز خاصی نداشت، آن زمان بود دیگر، آن زمان و آن فرهنگ، و من وقتی که آن رفیقم مریض بود پرستاری آمد اینجا، و آستینش هم کوتاه بود، من وقتی که نگاه کردم به این زیبایی و ظرافت، خلاصه ندیدم، خلاصه یک دل نه چه عرض کنم مفتون و این حرفها، آن وقت می گفت، همین طور این در ذهنم بود و عجیب این جا که وقتی که مرحوم آقا این قضیه را می گفتند، این مسئله آمد دوباره در ذهنم، ایشان گفتم بابا چه می گویند حورالعین؟! حورالعین؟ تو یک دست پرستار در بیمارستان مفتون و گیجت می کنی، حالا می گویی حورالعین!

مرحوم آقا می گفتند: اگر به یک شخصی یک لحظه، فقط یک لحظه به یک مرد، جمال حورالعین را نشان بدهند، دیگر تا وقتی که عمر دارد دیگر به هیچ زنی تمایل ندارد، اگر یک ذره و یک لحظه فقط یک لحظه نشان بدهند، اینها همه مال چیست؟! مال این است که ما دارای استعدادها محدود هستیم، دارای تحمّل و استعداد محدود هستیم، در این زمینه مطالب زیاد است، مثل شبهای دیگر می ترسم وقت بگذرد بعد بگویم ببخشید لذا مطلب را دیگر در آن قضیه و اینها ادامه ندهیم.

خب کلام امام سجاد علیه السلام کلام، کلام معصوم است چطور امام علیه السلام این مطلب را می فرماید؟ در این قضیه مسئله ای که باید به آن دقت بکنیم این است که بدانیم اصلاً گناه چیست؟ گناه به چه می گویند؟ ثواب به چه می گویند؟ راجع به این مطلب جا دارد که یک قدری توضیح بدهیم که: آیا گناه عبارت است از قبح فعلی و قبح فاعلی به اصطلاح توأماً یا گناه عبارت است از قبح فعلی تنها! یا این که عبارت است از قبح فاعلی در اصطلاح اهل اصول و همین طور متکلمین؟! صحبت در

این است که حسن فعل و قبجی که مترتب بر فعل است، این به چه لحاظی مترتب می‌شود؟!

یک عملی که در خارج انجام می‌گیرد به صرف انجام گرفتن این عمل، آیا شما می‌توانید بگویید که این عمل، عمل نیکو پسندیده است! یا اینکه عمل، عمل قبیح است! می‌توانید بگویید؟! الان این لیوان دست من است و من این لیوان را می‌نوشم این آب خوردن یک فعلی است از افعال و از تصرفات درست، آیا این آب خوردن قبیح است یا این آب خوردن مستحسن است؟ هیچ کدام نه قبیح است، نه مستحسن است! یک فعلی است از افعال بر اساس غرضی که مترتب بر این فعل است، بر آن اساس خود این فعل دارای وصف حسن یا دارای وصف قبح می‌شود. خودش فی حد نفسه هیچ چیز نیست، نه قبیح است و نه مستحسن. چرا؟ به خاطر این که همین یک عمل در یک جا می‌تواند قبیح باشد و در یک جا می‌تواند قبیح نباشد، الان ساعت یازده است، یازده شب است، اگر من همین یک لیوان آب را در ساعت یازده روز می‌خوردم و در موقع روزه خوب این عمل مفطر بود، و قبیح و حرام بود. و موجب حدّ بود، همین آب اگر در ملاء عام در شوارع خورده شود در روزه وظیفه حاکم اسلام این است که بیاورد و حدّ بزند، حدّ افطار روزه در ملاء عام، و الان ما مشاهده می‌کنیم که در این وسایل حمل و نقل این مسئله رعایت نمی‌شود. فرض کنید که در هواپیما از یک جا به جای دیگر می‌روند خب عده زیادی از اینا روزه هستند و در هواپیما غذا می‌دهند، و این حرام است! حرام است که در هواپیما غذا داده بشود، برای افرادی که این افراد روزه هستند، یک وقتی فرض کنید که این به اصطلاح روزه‌ای که در اینجا به اصطلاح هست در قبل از ظهر است صبح است خوب، این طبعاً افرادی که به اصطلاح حرکت می‌کنند، این افراد اینها، روزه‌شان شکسته است، خوب در روز است حالا اگر به وطن خود برسند و چیزی نخورده باشند واجب است که در آن جا قصد روزه کنند، ولی در طول سفر اینها روزه نیستند اشکال ندارد، گرچه در همین موقع هم چون ماه مبارک رمضان، به احترام ماه رمضان نباید چیزی داد، آن یک بحث دیگر است ولی بعد از ظهر وقتی یک هواپیما حرکت می‌کند، مثلاً فرض کنید که از یک شهر به شهر دیگر می‌آید افرادی که در آن هواپیما هستند، اکثراً باید روزه باشند مگر آنهایی که به قصد سفر رفتند دو روزه رفتند، سه روزه رفتند، یا یک مشکلی دارند که روزه نمی‌گیرند بنابراین سرو کردن غذا در هواپیمایی که بعد از ظهر مبدأ را به قصد، مقصد ترک می‌کند از اذان ظهر به بعد غذا دادن می‌شود حرام، نباید غذا داد، چرا؟ بر فرض اینکه افرادی در آن جا روزه نباشند، ولیکن این افطار در ماه مبارک در ملاء عام این افطار حرام است، خوردن روزه در ملاء عام حرام است، خوب هواپیما ملاء عام است همین است دیگر ملاء عام که فقط خیابان نیست، هواپیما ملاء عام است، قطار ملاء عام است، اتوبوس ملاء عام است، این‌ها همه ملاء عام است درست شد.

پس بنابراین باید در این زمینه رعایت بشود باید حرمت ماه مبارک رمضان در همه جهات

رعایت شود. افراد در ماه رمضان حق ندارند در خیابان که راه می‌روند چیز بخورند و سیگار بکشند، سیگار مفطر و حرام است، حالا فرض کنید که یک کسی می‌گوید اشکال ندارد، این اشکال ندارد واجب که دیگر نیست، آخر می‌گویند که فلان کس سیگار کشیدن را مفطر نمی‌داند، ولی واجب هم می‌داند؟ گیرم که در تفکرات خود، در منابع خودش مسائلی است، خب سیگار کشیدن مفطر نیست، بسیار خوب بالاتر از این که فرض کنید سیبی بخورید در وقتی که روزه نیستید، اگر شما می‌توانید چون روزه نیستی در خیابون سیب بخوری؟! بگویند چون سیب خوردن برای من اشکال ندارد می‌توانم بخورم، بالاتر از این که نیست سیگار کشیدن در ملائتی که عموم مردم روزه هستند و این را مخالف با روزه می‌دانند، این سیگار کشیدن می‌شود حرام، بر فرض که خود سیگار کشیدن مفطر نیست بسیار خوب حالا که مفطر نیستی می‌توانی در خانه خودت بکشی، جای دیگر که این به اصطلاح جنبه هتک حرمت در انظار عمومی را نداشته باشد.

پس بنابراین در یک حکومت، در حکومت اسلام باید جلوی هتک احترام، و حتک حرمت روزه را در همه اینها گرفت. البته شاید هم نمی‌دانند در همین هواپیما و طیاره، شاید اطلاع ندارند، و قصدی که در کار نیست. ولی باید متوجه باشند، اگر می‌خواهند بدهند، بدهند و توصیه کنند که افراد استفاده نکنند، وقتی که به مقصد رسیدند آن وقت استفاده کنند. عمل حرام این الان اگر در روز خورده شود حرام می‌شود، ولی همین اگر در شب خورده شود حرام نیست، پس خود نفس فعل، خودش فی حد نفسه حرام نیست، نه حرام است، نه واجب است، و نه مکروه است، و نه مستحب است. هیچ چیز بر آن مترتب نیست، و نه مباح است، خود نفس فعل، نفس خود فعل، به عنوان یک پدیده خارجی و یک پدیده تکوینی، و یک نحو من الوجود اصلاً احکام خمسسه بر او تعلق نمی‌گیرد، هر حکمی از احکام هم همین طور است، شرب خمر هم همین است، خود شرب خمر خودش فی حد نفسه نه حرام است، خود این عمل، خود این عملی که انجام می‌دهد انسان، خود نفس این عمل نه حرام است، چون یک فعلی است مثل افعال، نه حرام است نه واجب است نه مباح است و نه مکروه است و نه مستحب، دقت کنید من یک عمل حرام، حرام، حرام را دیگر مثال زدم، آب خوردن و شرب ماء و اینها یک عمل مباح می‌شود گفت، ولی خود شرب خمر فی حد نفسه بدون لحاظ غرض و بدون توجه به آن هدفی که بر آن مترتب است، خود آن فی حد نفسه هیچ حکمی از احکام شرعی بر آن بار نمی‌شود. بله وقتی که این عمل تعلق می‌گیرد به مکلف به لحاظ نیتی که مکلف در این جا دارد این عمل متّصف می‌شود به یکی از اوصاف خمسسه، همین شرب خمر اگر به قصد تفنّن باشد و به قصد عیش و نوش باشد و به قصد لهو

و لعب باشد و به قصد وارد شدن در عالم بهیمیت و حیوانیت و اینها باشد این شرب خمر می شود حرام،

طور؟ کاری که همه به خاطر همین انجام می دهند، اغلب شرب خمر، برای همین است. لهو و لعب و همین مسائل و اینها، حالا اگر همین شرب به قصد لهو و لعب نباشد، به قصد دارو باشد، بیماری است که باید یک مقداری برای این، خمر یا الکل باید استفاده شود، و هیچ داروی دیگری جایگزین این نخواهد بود، یا اینکه انسان دارویی می خواهد بخورد که برای حلالیت آن نیازی به مقداری از الکل دارد و بدون او نمیشود و بدون آن دارو، هم انسان نمی تواند معالجه کند، و داروی دیگری جایگزین آن دارو نمی تواند بکند، در این جا این الکل خوردن اشکال دارد، نه دیگر اشکال ندارد، این الکل و این خمر برای دارو، که چیز دیگری جایگزین او نمی تواند باشد، با فرض این خصوصیت، ایراد ندارد و خداوند هم عقاب نمی کند یا اینکه انسان در یک موقعیتی قرار می گیرد و از دست می رود و هیچ مایعی ندارد، مثل موارد اضطرار است که احکام ثانوی به آنها تعلق می گیرد. البته بنده احکام ثانوی را قبول ندارم. حکم، حکم اولی است ولی مصادیق متفاوتی دارد، حکم روی موضوع به لحاظ آن غرضی! که بر آن تعلق دارد به آن لحاظ می رود، حالا این بحثها بحثهای اصولی است در یک موقعیتی قرار می گیرد که در آن موقعی چاره ای ندارد که شرب خمر است چیز نجسی است، این آب نجس است، ولی حیات انسان به آن بستگی دارد، نه تنها خوردن آب نجس و متنجس حرام نیست، بلکه واجب می شود! اگر شما آب را نخوردید و تلف شدید، قتل نفس محترمه در این جا مرتکب شدید، و خداوند شما را عقاب خواهد کرد. چرا به واسطه این ماء شما از خودتان دفع ضرر نکردید و به هلاکت افتادید؟

این آب متنجس برای حفظ حیات می شود واجب! یعنی حرمتش را از دست می دهد کراهتش را از دست می دهد، مباح می شود از مرتبه استحباب می گذرد به مرتبه وجوب یعنی یک گردش صد و هشتاد درجه، چه می دانم، (سیصد و شصت درجه که بر می گردد سر جایش) صد و هشتاد درجه می کند، تمام این مراتب احکام اربعه را طی می کند تبدیل می شود به حکم واجب، درست شد چرا چون در این موقعیت است، خوب یک آب متنجس خوردنش که تفاوتی نمی کند که امشب باشد فردا باشد در آزمایشگاه این آب است، موقعی که انسان این آب را می خورد که خصوصیاتش عوض نمی شود، همان خصوصیات را دارد همان خواص را دارد و لکن موقعیتش تفاوت کرده است. تمام گناهایی که انسان تصور می کند تمام اینها بنابر اصطلاح کلامی، دارای قبح فاعلی است نه قبح فعلی، یعنی: خود آن عمل خارجی به عنوان یک عمل خارجی هیچ چیزی بر آن مترتب نیست، هیچ اشکالی ندارد، یک فعلی است و یک عملی است، در خارج آن نیتی که انجام می دهد آن مهم است!

در زمان خلیفه ثانی یک زن دیوانه و مجنونه ای یک عمل خلافی انجام داده بود، عمل خلاف

انجام داده بود آوردند او را پیش عمر که این، عمل خلاف انجام داده گفت بروید حدّش بزنید،

سنگسارش کنید داشتند می بردند که سنگسار کنند، یک دفعه أمير المؤمنين عليه السلام او را دید گفتند چه می کنید؟! گفتند داریم این زن دیوانه را، داریم می بریم سنگسار کنیم! بلند شوید او را برگردانید، او را برگردانیدش، آمدند مسجد پیش عمر، حضرت رو کرد به عمر فرمودند: مگر نمی دانی که تکلیف از چند نفر برداشته شده است، یکی از مجنون تا این که عقل پیدا بکند این مجنون که عقل ندارد، چگونه این عملی که انجام می دهد مستوجب عقاب است؟! خوب این که عقل ندارد! وقتی عقل ندارد، با این ستونی که در این جا است چه فرقی می کند؟! وقتی که یک انسان عقل ندارد دیوار است، وقتی انسان عقل ندارد چوب است، آهن است، عقل ندارد بی اختیار انجام می دهد، فهم ندارد، فهم زشتی و حسن را این نمی داند و درک نمی کند، تا اینکه خود را از این عمل دور نگه دارد. اصلاً نمی فهمد، نمی فهمد. بعد عمر گفت عجب من نمی دانستم و از آن زن مجنونه بی گناه حد برداشته شد. این عملی که انجام داده واقعاً زنا بوده یا نه؟ بوده دیگر، تعریف زنا چیست؟! زنا عبارت است از انجام این عمل در غیر از موردی که شرع نسبت به آن اجازه داده است، در این جا هم همین طور است زنی بوده این طور، با این کیفیت خوب عمل خلاف از او سر زده، اینی که می گوئیم عمل خلاف طبع قضیه نشان می دهد که خلاف است و لکن با این که این انجام داده این عمل برای این زن اصلاً حکم ندارد. خب چه فرقی با بقیه می کند؟! حالا این عمل را انجام می دهد از روی شعور و اختیار شما می روی حد می زنی و سنگسار می کنی، و باید هم سنگسار کنی در صورتی که شرایط خاص خودش را داشته باشد! در اسلام سنگسار هم است و مسلم است که واجب است سنگسار بشود، آن فرد خلافتکاری که مرتکب این خلاف شده، همین عمل را با همین خصوصیت فرد دیگری انجام می دهد به او می گویند برو پی کارت، کاری به تو نداریم این که یکی شد، این را می گویند حسن فاعلی، یعنی خود فعل فی حد نفسه نه حسن دارد و نه قبح، یک عمل خارجی است، یک عمل خارجی نه می شود گفت خوب، نه می شود گفت بد، همین عمل در ظرف عقل باشد. دقت بفرمایید یعنی: فرد انجام دهنده عاقل باشد اراده عقل، معرفت و فهم و شعور داشته باشد.

در بعضی از اوقات می شود که انسان عقل دارد متهمی خوب مسئله بر او خلاف می شود، مشتبه می شود، بر او مسئله مشتبه می شود، اتفاق افتاده، یعنی داشته اتفاق می افتاده، نه این که اتفاق افتاده، نزدیک بود اتفاق بیافتد. مرحوم آقا رضوان الله علیه یک قضیه ای نقل می کند، از این مسائل زیاد بوده من خودم یک وقتی یکی دو تا از افراد، اشخاص از افراد به اصطلاح فضلا بودند، در همین قم هم بودند، اینها توأمین بودند، دوقلو بودند به اصطلاح و چنان مانند هم بودند چنان مانند هم بودند، که

حتی پدر و مادرشان اینها را تشخیص نمی‌دادند، مادر این را شیر می‌داد و دفعه دوّم دوباره همان را می‌داد، آن داره

عر و عور می کند و مادر دفعه سوّم دوباره به او شیر می دهد، او از گرسنگی دارد، می گوید من تازه به او شیر دادم، یک دفعه اینها بزرگ شده بودند شخصی تعریف می کرد و می گفت که یکی از همین به اصطلاح افراد، اسم نمی برم یکی از همین افراد، داشته با همین مینی بوسها از این، چون هر دوی اینها به رحمت خدا رفتند، هر دو فوت کردند، از این مینی بوسها داشته از اراک به سمت قم می آمده، زمان شاه راننده موسیقی باز می کند دلنگ و دولونگ و فلان و این حرفها، این اعتراض می کند و این گوش نمی کند و می گوید، اگر نمی خواهی پیاده شو، خیلی راحت می گوید پیاده شو، بعد این پیاده می شود. این بنده خدا سید اولاد پیامبر پیاده می شود و همین طوری او هم ماشینی، پیاده می کند و وسط راه و بیابان، می آید قم، این برادر دیگر داشته در قم راه می افته، می بیند یک کسی آمد معذرت خواستن و بوسیدن و هی دست کشیدن که آقا معذرت می خواهم، من عذر می خواهم آقا ما را حلال کنید ما را ببخشید بعد این می گوید چه شده؟! می گوید ما به شما جسارت کردیم، از ماشین پیاده کردیم. نیامدیم چنان تصادفی کردیم که دیگر ماشین، و خدا رحم کرده به ما و چند نفر مجروح شدند از افرادی که هی کمک می کردند راننده را، روشن کن، بیخود می گوید. و پیاده کن و از آنها همه کله‌ها، درب و داغون و شکسته، و آمدیم و عذر خواهی می کنیم گفت بسیار خوب و فهمید و دوریالیش افتاد که برادرش بوده و گفت توبه کن و دیگر از این کارها نکن که خدا گاهی اوقات این جور می کند و حواست جمع باشد. خلاصه دست آقا را بوسید و با عزت و احترام خداحافظی می کند فرداش برادر را دید، بگو ببینم که چه شد چند روز پیش از اراک می آمدی، تو را پیاده کرد معذرت خواهی از من کرد و دست من را بوسید و از من عذر خواهی کرد، گفت آره جریان این طوری بوده، گاهی از اوقات می بینی یک دفعه جریان این جور می هم شد و این پیاده کرده ولی وقتی می بینی علی کل حال در یک وقت‌هایی اشتباهات دیگری رخ می دهد و مسائل دیگری یا می خواسته رخ بدهد حالا ما سربسته و دربسته بگذریم از این حرفها و اینها. حالا فرض کنید که هم چیز بوده هم عاقل بوده و عالم بوده و در خیلی از مسائلی که اتفاق می افتد به علم و عقل کاری ندارد، یعنی به خطا و اشتباهات و اینها مربوط می شود نه اینکه عقل دخالت داشته باشد آن چه ملاک برای این قضیه است، ادراک واقع و ادراک موضوع باتمام جوانب حسن و قبح آن و ارتکاب و عدم ارتکاب آن است، آن ملاک می شود.

لذا شما می بینید در یک جا یک عمل انجام می‌دهی از یک دیدگاه می‌شود درست، از یک دیدگاه فرض کنید که خلاف. یک عمل است شما یک عمل انجام می‌دهید و آن یک عمل در شرایط مختلف ممکن است که دیدگاههای مختلفی داشته باشد، بنابراین آن چه که ملاک برای گناه است خود

آن عمل خارجی گناه نیست، آن نیت و آن آمادگی و آن تسلیم انسان است برای انجام دادن این عمل،
گناه چه

اینکه انسان عمل گناه را انجام بدهد، یا انجام ندهد!! یعنی آن فعل خارجی از او سربرزند، یا سر نزد اگر شما بخواهی یک عمل حرامی انجام بدهی، من باب مثال این لیوانی که الان در دست من است، لیوان آب است اگر این شخصی آمد و تصوّر کرد که این لیوان فرض کنی که مایع نجسی است یک مایع حرامی است و به قصد شرب، آن مایع، حرام آمد این آب را خورد با این که در واقع آب خورده، با این که در واقع آب خورده! چون به آن قصد بوده حکم انجام عمل حرام را، صد در صد، نه نود و نه درصد، صد در صد، حکم عمل حرام را در نامه اعمال او می نویسند و در روز قیامت وقتی که نامه اعمالش را باز می کند، می بیند شما در شب چند شب، در روز فلان، در ساعت فلان شما این عمل حرام را انجام دادی! نگاه می بیند درست است چرا به خدا اعتراض نمی کند که من آب خورده بودم؟! فرداش فهمیدم آب بوده خیال می کردم یک صفایی می کنم و چی چی، بعد معلوم می شد که این اصلاً آب بوده و نمی دانم چه بوده، خدا می گوید صفا بی صفا تو نیت، نیت خوردن آن عمل حرام بوده، آن فعل حرام بوده، الان در پرونده ات نوشتیم، بفرمایید و این هم می بیند. درست است آن کدورت و آن ظلمتی که بر عمل حرام مترتب است، آن کدورت و آن ظلمت عیناً بر این مترتب خواهد شد. یعنی وقتی که شخص این عمل حرام را به قصد انجام دادن حرام بخورد، یک مرتبه قلبش سیاه می شود سیاه می شود سیاه می شود، کدر می شود، ظلمت او را می گیرد، حالا خدا بزرگ است تا هر جایی که دیگر این حالا برگردد. توفیق الهی شامل حال او شود، لطف خدا شامل حال او شود.

این مسئله هست و مقابلش هم همین طور است یک شخصی می خواهد بیاید فرض کنی که من باب مثال عمل خیری انجام دهد، یک مرتبه یک جور دیگری از آب در می آید یک قسم دیگری از آب در می آید، این برای او گناه نمی نویسند بلکه برای او خیر می نویسند، می خواهد بیاید یک فردی که معاند خدا است و معاند دین است و شخص مهدور الدم است و باید به قتل برسد او را می آید از بین می برد و تصوّر می کند که این همان است و خودش را حتی به خطر می اندازد و او را از بین می برد، یک دفعه فردا صبح می بینید این پسر عمویش بوده، عجب این فرض کنی که فلان آقا بوده و چی بوده و با قصد و با علم و با معرفت به او، نه از روی شک و شبهه و اینها، نه با علم و معرفت می آید، انجام می دهد، یک مرتبه می بیند که این نقاب داشته، نفهمیده، در یک وضعیتی بوده و نشناخته و او را کشته، نه تنها او را از بین نمی برند و او را محاکمه نمی کنند و به زندان نمی برند و نباید بیاندازند در صورتی که باید اثبات باشد، و نسبت به این مسئله در دادگاه و محکمه اثبات بشود، نه تنها این کار را نمی کنند بلکه ثواب یک فردی، برای راه خدا و برای رضای خدا آمده این کار را انجام بدهند به او می دهند!!

هیچ در این جا مسئله در پیشگاه خدا هیچ قضیه تفاوت نمی کند.

و عدل هم همین است!! عدل همین است عدل الهی اقتضا می کند که مطلب همین طور باشد و الا اگر قرار باشد که بخشیدن و اطعام و به فقرا کمک کردن و فرض کنید که به این امور رسیدن و خیرات و مبرات و اینها فقط در اختیار یک عده پولدار و ثروتمند باشد، پس تمام بهشت را که باید اینها ببرند! خوب آن فقیری که نمی تواند اطعام کند خوب او چه گناهی کرده، مگر پول نداشتن گناه است؟! مگر پول نداشتن اشکال دارد؟! مگر پول نداشتن حرام است؟! نه اتفاقا خیلی هم خوب است، یک کسی به همان مقدار زندگی خودش هم داشته باشد و در دسر هم ندارد، خیلی عالی خیلی خوب، اگر قرار باشد فقط کسی را که می تواند از نعمتهایی که به او داده، از ثروتی که خدا به او داده استفاده کند. پس بنابراین فقط بهشت باید مال اینها باشد. اما آن کسی که پول ندارد آن کسی که استطاعت ندارد آن کسی که تمکن ندارد خوب آن چه؟! آن کسی که استطاعت رفتن به حج را ندارد و در انتظار رفتن به حج له له می زند و در انتظار رفتن به این فریضه الهی لحظه شماری می کند و نمی تواند برود و مرگ او را در می یابد، خدا همین طور بنشید کنار و بگوید بیخود، نرفتی که نرفتی هیچ خبری نیست. مگر خدا اول ظالم است، فقط قضیه حج مربوط به ثروتمندان است مربوط به متمکنین است یا نه آن کسی که اگر یک شاهی در بیاورد، او را می خواهد صرف رسیدن به حج بکند، او در پیشگاه الهی اگر موفق به رفتن حج نشود یک حج تمام عیار با عمره مقبوله و حج مقبوله در نامه عمل او می نویسند!! و او را در زمره شیعیان ابراهیم علیه السلام در آن جا در روز قیامت محشور می کنند چرا؟ چون می خواسته برود، چون می خواسته برود، فقط این نیست که نداشته و نرفته یک شخصی بود در زمان سابق به او می گفتند که مرحوم صدر، مرحوم صدر اصفهانی، مرحوم صدر اصفهانی در همان زمان سابق بود، بیش از صد سال پیش زمان قاجاریه و آن حدودها، این دیده بودند که در مکه دست گرفته به پرده کعبه و از خدا می خواهد که خدایا به من ثروت بده، آدمی که علم نداشته باشد همین را می خواهد دیگر، آن امام سجاد علیه السلام که در شبهای تار دست به پرده کعبه آویزان می کرد، هم از خدا ثروت می خواست، از خدا پول می خواست؟! خدایا به من ثروت بده به من پول بده، به من چه بده، به او گفتند آخر این همه دعا داریم در این جا، خدا ثروت و پول، گفت نه شما نمی دانید شما به آن مراد من پی نمی برید شما نمی دانید که من چه خواست و چه نیتی دارم، نیت تو چیست؟ من از خدا می خواهم که خدا ثروت بدهد و این ثروت را در راه خدا انفاق کنم، خوب بنده خدا بدون اینکه از خدا بخواهی نیت را داشته باشی در دسرش را می خواهی چکار؟ تو نیت کن خدا نیت کسانی که انفاق می کنند **الَّذِينَ يَبْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ**

وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يَحِبُّ الْمُحْسِنِينَ^۱

^۱ سوره آل عمران (۳) قسمتی از آیه (۱۳۴)

تمام اینها را خداوند به تو اعطا می کند چه قدر انسان می تواند با سلوک عقلانی خود، راه را سریع طی کند میانبر بزند بدون اینکه در دسر داشته باشد بدون این که خودش را به زحمت بیاندازد، و بدون اینکه پدر خودش را در بیاورد، صبح اوّل صبح. اوّل طلوع، موقع خروس خوان و مرغها بلند شود در دکان و مغازه را باز کند و شب هم ساعت یازده و دوازده بیاید و بعد هم بگوید اینهایی که به دست آوردم خیلی اش را در راه خدا می دهم، نه بابا طبق عادی برو سر کارت کرکره بکش بالا بسم الله بگو انا انزلنا بخوان و یک آیه الکرسی بخوان و یک یاعلی مدد بگو برو سر کار، آنی که می خواهد برود مطب باز کنید مطبش را باز کند، آنی که فرض کنید که می خواهد کار دفترش را انجام بدهد، هر چه به دست آورد در راه خدا بدهد و یک مقداری هم برای زن و بچه و کارها اینها انجام بدهد این به این راحتی به این خوبی و به این آسایشی و آرامشی خدا برای ما آماده کرده تو سینی گذاشته جلوی ما، بفرمایید، مگر من خدا نیستم مگر برای من نمی خواهید انفاق کنید بیا راحتش را بگیر، چرا می خواهی خودت را به زحمت باندازی؟! برو چهار ساعت کار بکن پول یک ساعت را به فقیر بدهد، به جای اینکه بروی دوازده ساعت کار کنی و نه ساعتش را به فقیر بدهی، من ثوابش را به تو می دهم، کدام آدم احمقی است که این را بگیرد؟! اگر بیاید بله مگر این که خدا بگوید. اگر بخوای نه ساعت بکنی من آن قدر می دهم این یک مطلبی! ولی وقتی خود خدا می گوید که قرار از اعطا از من است من این جور با تو معامله می کنم، مگر آدم احمق است؟ خب می رود طبق روال عادی یک مقداری برای کار می گذارد، یک مقداری برای زندگی می گذارد، یک مقداری برای زن و بچه می گذارد، یک مقداری برای خویشاوندی می گذارد. از نظر وقتی می گویم وقت را یک مقداری برای مطالعه خودش می گذارد، مطالعه اش نمی دانم تفریحش، نمی دانم کارش، بعد وقتی که می بیند یک مقداری زیاد آمد و می تواند کمک کند به کسی قرض بدهد به رفیقش قرض بدهد، به فقرا کمک کند، می تواند انجام بدهد و در نیتش این باشد که اگر بیشتر هم بود من این را انجام می دادم، خدا تمام آنها را به او می دهد ثواب را، این می شود حسن فاعلی و این آقا رفته بود پرده خانه کعبه را گرفته خدایا به من ثروت بده، اتفاقاً خدا هم به او ثروت داد، بسیار خوب، تو ثروت می خواهی من هم می دهم، اتفاقاً فرد بخشنده ای بود، این طور هم نبود که بخواید برای خودش، نه عمل نکند نه بسیار فرد بخشنده ای بود خیلی کمک می کرد خیلی دستگیری می کرد، ولی در مرتبه فعل متوقف شده بود، متوقف!

یک وقتی یک حکایت عجیبی ما شنیدیم، یک حکایت عجیبی شنیدیم، در محضر مرحوم آقا هم بودیم در محضر مرحوم آقا هم بودیم که خیلی افرادی هم در آن جا بودند خیلی برای ما عجیب

بود،

خیلی عجیب بود، ببینید خدا به انسان معرفت بدهد همین است این حکایت را بگویم و بقیه مطلب انشاءالله برای فردا شب، چون مطلب کش دارد ببینید وارد قضیه شدم ولی شروع کردیم، ولی خود مسئله خودش یک مقداری احتیاج به توضیح دارد با این حکایت، خیال می‌کنم نه فرصت و نه مجالی بماند برای ادامه، انشاءالله تا خدا خدایی می‌کند ماه رمضان هنوز هست، هنوز ماه رمضان داریم و من با خودم می‌گویم این روزها که این کاش این ماه رمضان همه ایام سال بود و چرا خدا این ماه رمضان را، زمان را متوقف نکرده، همین طور دارد روزها می‌گذرد و ده روز یازده روز و نمی‌دانم چند روز امروز چندم بود یازده روز گذشت ثلث بیشترش رفت و اصلاً ما نفهمیدیم روز آخرش هم می‌آید می‌بینیم همه‌اش رفت به طرفه العینی و ما چیزی نصیبمان نشد، خیلی خیلی عجیب است، واقعاً حیف نمی‌دانیم، خدا چرا این ایام را یک ماه قرار داده؟! و عجیب است روزهای دیگر هم انسان می‌تواند روزه بگیرد، نه این که نتواند روزهای دیگر هم می‌تواند بگیرد. ولی حال و هوای ماه رمضان را ندارد، فضای ماه رمضان آن فضای معنوی ماه رمضان آن نیست، آن چیز دیگر است خلاصه خیلی باید شاید خدا این طور کرده، که قدر بدانیم اگر همه ایام سال باشد که خوب تفاوتی نمی‌شود دیگر، یک وقتی در مشهد با مرحوم آقا یک شب رفتیم به مجلس روضه یکی از آقایان که الان فوت کرده از همین آقایان مشهدی، ایام ماه صفر بود، دهه آخر ماه صفر بود رفتیم به مجلس ایشان و اتفاقاً خود همان صاحب منزل و صاحب مجلس هم رفت منبر، یعنی بود که ما رفتیم و بسیاری از آقایان خود مشهد هم حضور داشتند، از علما و فضلاء مشهد حضور داشتند ایشان در منبر بود همین قضیه را گفت. قضیه صدر اصفهانی را گفت و یک حکایتی را نقل کرد که در این که انسان باید قدر ولی نعمت خود را بداند و خیلی آدم بی سلیقه‌ای بود که این قضیه و این حکایت که اصلاً ربطی ندارد به عنوان شاهد مثال، این همه ما قصه داریم داستان داریم مطلب داریم، یک روز صدر اصفهانی محلّ مراجعه افراد بود و یک بارگاهی داشت و منزل بزرگی داشت، حیاطی داشت ساختمانی داشت خیلی بزرگ، یک روز نشسته بود و نگاه کرد یک طلبه سیدی از در وارد شد، از در وارد شد و آمد به سمت او، آمد به سمت او، و دوباره برگشت تقاضایی داشت حالا هر چه بوده قضیه از این قرار بوده که روزی این طلبه داشته در خیابان می‌رفته و چشمش به یک دختر جوانی می‌افتد و مفتون می‌شود و خلاصه این هم کسی را نداشت، وضع مرتّب‌ی نداشته، موقعیتش موقعیت مناسبی نبوده، میرود در منزل و مسئله را به مادرش می‌گوید و فلان و مادرش می‌گوید ای داد بیداد و فلان و این خصوصیتی که تو می‌گویی این اصلاً مربوط به فلان و فلان تاجر اصفهان است من این را می‌دانم این مربوط به او است و اصلاً مگر امکان

دارد و مگر چی و فلان و خوب دیگر این آثار خلاصه تصوّرات و تخیلات و اینها بر این جوان هجوم می آورد تا این که بیمار

می‌شود، بیمار می‌شود روزی یکی از روزها این یک شخصی ظاهراً می‌آید در منزل و مسئله را می‌فهمد و می‌گوید هیچ راهی نیست جز این که این مطلب را ببرید و عرض حال را به صدر اصفهانی بکنید، شاید از آن طرف خلاصه مسئله چیز بشود و آن یک فردی است و دارای نفوذ و اقتدار و اهل مکنّت و فلان و خلاصه حالا چیزی به نظرش رسیده بود و این جوان بلند می‌شد راه می‌افتد و می‌آید به سمت منزل، بعد از گذشت یکی دو هفته از این جریان وارد می‌شود که این قضیه اتفاق می‌افتد، صدر اصفهانی می‌بیند یک جوانی آمد یک سید طلبه‌ای آمد و برگشت تعجب می‌کند که چرا نیامد، دوباره فردا شد می‌بیند که این طلبه دوباره آمد، طلبه آمد و آمد، یک مقداری هم جلوتر آمد به سمت آن عمارت و دوباره برگشت تا برمی‌گردد یک نفر را صدا می‌کند برو دنبال این، و آن یک طلبه سیدی که آمده بیار پیش من می‌رود و می‌آورد و می‌آورد خوب خیلی طلبه با حیا و خجول، می‌گوید کاری داشتی می‌گوید نه من می‌گویم نه دروغ نگو، من خودم دیدم نه تنها امروز بلکه دیروز هم آمدی و رفتی و نمی‌شود کاری نداشته باشی، خلاصه خیلی با حیا می‌گوید نه، افرادی که می‌گویند که مجلس تنها می‌شود و قضیه را به صدر می‌گویند او می‌گوید بسیار خوب، بسیار خوب برو، و فردا بیا پیش من، فردا می‌آید پیش مرحوم صدر و با هم و دو نفری بلند می‌شوند می‌روند بیرون و سوار کالسکه می‌شوند و می‌آیند می‌روند در منزل همان فرد معروف، همان شخص تاجر اصفهانی، فرد بسیار معروف و اینها و خیلی دارای مکنّت، و در می‌زنند نوکر می‌آید می‌گوید بگو صدر اصفهانی، آمده می‌گوید اصلاً متوحّش می‌شود هاج و واج می‌شود که صدر در خانه ما چه می‌کند؟! سراسیمه می‌آید بیرون می‌بیند که

ایشان با یک طلبه سید جوانی آمده و می گوید بفرمایید می آیند و می نشینند و این حرفها، می گوید من وقتی بعد از صحبت و تعارفات و این مسائل می گوید من می خواهم سوالی می خواهم از تو بکنم، یک سوالی، بفرمایید: او اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله برای فرزندش بیاید برای خواستگاری دختر تو آیا تو دخترت را می دهی، تاجر می گوید بله رو چشممون، رو سرمون، اگر رسول خدا بلند شود بیاید و چیز بکند، چرا ندهم گفت حالا اگر رسول خدا نیامد فرزند رسول خدا آمد برای خواستگاری شما بله، آن جا تأملی کرد و گفت بله، اگر شرایط اجازه بدهد مسائل چیز بکند چه اشکال دارد، گفتن این جوانی که داری می بینی این فرزند رسول خدا و خواستگار هم خود بنده صدر اصفهانی خواستگار و این هم فرزند رسول خدا، ما آمدیم برای خواستگاری آن چه که لازمه فرزند رسول خدا است این دارد، بفرمایید آن چه که مربوط است به زندگی و مسائل زندگی است آن هم مربوط است به بنده، می گوید جنابعالی خودتان صاحب اختیارید، خودتان ببرید و بدوزید و تماش کنیند. گفت پس داماد از طرف رسول خدا مخارج هم از طرف بنده، بسیار خوب همان شب خلاصه مسئله را تمام کردند و فلان صدر اصفهانی آمد و همان شب

عقد کردند و یک منزل به آن سید داد و یک باغ در خارج از اصفهان به خاطر امرار معاش و فلان و یک فرد فرض کنید که خدمتکار هم نمی‌دانم سور و ساطش را به راه انداخت و مسائلش را درست کرد. آن چه در شأن همان خانواده دختر بود، خیلی فرد چیزی بود، فرد خیری بود، و فرد چیزی بود خلاصه به اصطلاح به امور مردم رسیدگی می‌کرد به اصطلاح چیز بود، و یک همچنین قضیه‌ای انجام شد. الحمدلله تمام شد و مجالس تمام شد یک روز این سید دیگر عالم شده بود و بزرگ شده بود و اینها، از اینجای قضیه، این جای مسئله مورد توجه است که خلاصه ما ببینیم که وضعیت ما چگونه است و ولی نعمت ما، ولی نعمت ما کیست؟ در این زمانه و در این دوران این فرد فرد عالمی می‌شود و بزرگ می‌شود.

در یک سفری که می‌آید برای عتبات با بعضی از دوستان و رفقا وارد نجف که می‌شوند این می‌گوید من اول قبل از زیارت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌خواهم بروم یک شخص را زیارت کنم، (ناگفته نماند که صدر اصفهانی فوت می‌کند او را می‌آورند و در نجف دفن می‌کنند حالا ظاهراً در وادی السلام بوده یا جای دیگر در نجف بوده احتمالاً در وادی السلام در آن جا دفن می‌کنند) این می‌گوید که عجب کسی که وارد نجف می‌شود خوب این اول باید به زیارت امیرالمؤمنین علیه‌السلام برود او امام است او امیرالمؤمنین است و فلان و بعداً خوب خیلی‌ها هستند که می‌گویند نه وظیفه من اقتضاء می‌کند که اول به زیارت صدر اصفهانی بروم، می‌گویند چطور! و بعد این قضیه را بیان می‌کند که من یک همچنین شخصی بودم فلان در جوانی این طور بود و این طور شد و ما خلاصه این، برای ما این کارها را انجام داد آیا صحیحش این است آیا لازمه انصاف و مروّت نیست که من اول به زیارت صدر بروم؟

تا این حرفا آن آقای که بالای منبر بود زد یک شخصی که کنار من نشسته بود و ظاهراً هم حیات دارد، از علما و فضلالی مشهد بود و سید هم بود یکدفعه گفت نخیر، بلند گفت، بعد گفت آقا اصل مثبت اثبات می‌فرمایید اصل مثبت اثبات می‌فرمایید این حرف چرند یعنی چه من دارم می‌گویم! یعنی چه! آنی که بالای منبر بود یکدفعه دست پاچه شد و نفهمید و مطلب را عوض کرد معلوم می‌شد خود او هم قبول داشت، اگر قبول نداشت که نمی‌گفت چون قبول داشت. ببینید چقدر حماقت!! ای وای ای وای این وای از این همه حماقت!! که هم آن آقا که رفته در نجف می‌گوید، اول من بروم به جای امیرالمؤمنین علیه‌السلام زیارت قبر صدر اصفهانی، بعد بروم، آن آقای که بالا، شب ۲۸ شهادت پیغمبر صلی‌الله‌وآله و به قولی امام حسن علیه‌السلام شب ۲۸ دارد می‌خواند، این هم قبول دارد، چون

اگر قبول نداشت که نمی‌گفت و وقتی که مورد اعتراض واقع شد، یکدفعه هاج و واج شد و به هم ریخت و مطلب را عوض کرد. درست شد

شما ببینید طرز تفکر کجاست؟! طرز تفکر مردم و افراد اهل علم ما کجاست؟! افراد عزیز

من دو

دو تا چهار، تاتویی که صدر اصفهانی خانه و کاشانه و باغ و راه در اختیار تو قرار داده، خود این صدر اصفهانی این ثروت را از کجا آورد؟! از کنار پرده کعبه این ثروت را به دست آورد یا از دست و کد یمنش، این که خودش چیزی نداشته در وقتی که رفته و التجاء کرده، مگر پرده کعبه به کسی ثروت می دهد، اگر ثروتی به صدر اصفهانی داده شده توسط کی داده شد؟! همه بگویند همین امیرالمؤمنین علیه السلام همین امیرالمؤمنینی که الان تو آمدی در نجف و داری کار احمقانه ای انجام می دهی و از روی جهل و نادانی صاحب نعمت و مولا را فراموش کردی و به دنبال خوشه چین خرمن انعام و افضال امیرالمؤمنین را افتادی و خیال می کنی او حق است، و فرع را بر اصل و نم را بریم، و قطره را بر اقیانوس ترجیح دادی!! قطره را بر اقیانوس ترجیح دادی، این ثروت را از کجا آورد؟! همین امیرالمؤمنین داده خوب این هم ثروت را برداشته به تو داده، هنر نکرده خدا خیرش بدهد به او ثواب می دهد، ولی تو چرا عقلت را از دست دادی؟! تو چرا ولی نعمت خودت را فراموش کردی؟! خیلی ما باید توجه کنیم، ما باید بدانیم که تمام حقایق و مسائل از کجا نشأت می گیرد، درست آن وقت ما می آییم و نگاه به همین ظواهر می کنیم. حالا متوجه شدید که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: کسی که فرزندم علی را در خراسان زیارت کند ثواب کسی که یک حج عمره، ثواب کسی که دو حج و یک عمره، و ده حج و یک عمره، و صد حج و عمره، و هزار حج و عمره، بر اساس معرفتی که دارد این آقای که دارد بالای منبر این قضیه را دارد تعریف می کند میزان فهمش را به ولایت می فهمیم چقدر است. و مرحوم آقا که وقتی که می روند به زیارت امام رضا علیه السلام او چقدر به ولایت معرفت دارد. این دو زیارت هر دو یکی است این آن معنای روایت رسول خدا صلی الله علیه و آله است: که می فرماید: به میزان معرفتی که به امام علیه السلام دارید به همان میزان زیارتش ثواب دارد، آقای حداد وقتی که می آید به زیارت، ثوابش تا عرش خدا، ثواب می رسد، آن جا دیگر ثواب معنا ندارد ثواب معنا ندارد خود امام رضا علیه السلام است با خلوت کردن با او و دل دادن و قلوب گرفتن و ما نمی دانیم و دیگر از این مسائل خبر نداریم که در آن جا چه می گذرد! وقتی که آقای حداد رضوان الله علیه داشتند دور حرم، ضریح امام رضا علیه السلام هفت دور طواف می کردند من سنم حدود ۱۱ سال بود ۱۲ سال بود همان حدودها بود هنوز یادم است که این مرد وقتی که داشت هفت شوط آن روز آخری که صبح آمدیم برای زیارت امام رضا علیه السلام و بعد دیگر حرکت کردیم به سوی گاراژ که بیاییم به سمت تهران طواف می کرد همه مردم همین طور هاج و واج بودند آن موقع مثل الان نبود که زنانه و مردانه جدا بشود نه مردها و زنها همه با هم بودند در همان زمان سابق دیوار نکشیده بودند مثل الان، ایشان داشتند که طواف

می کردند همه مردم اصلاً کنار می رفتند خب ایشان بودند مرحوم آقا بودند اون دوستان بودند همه با هم
مشغول طواف کردن

دور ضریح من هنوز آن حال ایشان که اصلاً توی دنیا نبود! یعنی نگاه می کرد، مرحوم آقای حداد به افراد ولی چشمش یک جای دیگری را می دید حال و هوای دیگری! همین طور طواف می کرد و اشک همین طور از چشمانش می آمد این زیارت با زیارت آن آقایی که بلند می شود و تأیید می کند رفتن زیارت پیش صدر اصفهانی را، مقدم بر امیرالمؤمنین، یکی است، یکی است واقعا ای داد بیداد از خدا بخواهیم که خداوند فهم معارف الهی را هر روز بیش از پیش بر ما ارزانی بدارد و ما را همیشه شاکر نعمات صاحب ولایت قرار بدهد.^۱

^۱ حسینی طهرانی، سید محمد محسن، متن جلسات شرح دعای ابو حمزه ثمالی، ۱ جلد، مکتب وحی - تهران - ایران، چاپ: ۱.